


Rüstem-i Zal 170532

Iranian Studies, 2017

Vol. 50, No. 2, 223–245, <http://dx.doi.org/10.1080/00210862.2016.1248813>

D Gershon Lewental 

The Death of Rostam: Literary Representations of Iranian Identity in Early Islam

The death of the Persian dynast Rostam b. Farrokh-Hormozd at the Battle of al-Qādisiyyah during the Arab-Islamic conquest of Iran received much attention in both the Islamic conquest literature and the Persian epic tradition canonized in the Shāh-nāmeh. A careful examination of the narratives of early Islamic history teaches us much about the mindset of those living in the first centuries following the momentous events of the seventh century. By removing the layers of literary embellishment and moralistic exegesis, we can understand better the impact of the death of this Sāsānian dynast. In addition, by comparing the narrative traditions, we can uncover valuable testimony regarding the early development of what might later be described as an Islamic Iranian identity.

In death, as in life, the figure of the Persian dynast Rostam b. Farrokh-Hormozd has towered over the Battle of al-Qādisiyyah (mid-630s), an early engagement in Iraq during the Arab-Islamic conquest of Iran. A scion of one of the leading Iranian noble families, Rostam served as the power behind the throne in the last years of the Sāsānian empire. We can surmise the impact of his assassination on the battlefield at al-Qādisiyyah from the preservation of its report in virtually all accounts of the engagement, even in brief references to it in Armenian and Georgian texts.¹ Such was the momentousness of the occasion that some tradents even referred to the Battle of al-Qādisiyyah as the “Battle-Day of Rostam (*Yawm Rustam*)”²—a distinction

D Gershon Lewental is a visiting assistant professor in the Departments of History and International and Area Studies of the University of Oklahoma, 729 Elm Avenue, Room 314, Norman, Oklahoma 73019, USA. E-mail: DGL7@cornell.edu. Versions of this article were presented at the sixth biennial congress of the Association for the Study of Persianate Societies on 3 September 2013, the 224th meeting of the American Oriental Society on 15 March 2014, and the tenth biennial conference of the International Society for Iranian Studies on 8 August 2014. The author appreciates the helpful feedback received from other participants. The article is derived from part of the author’s doctoral dissertation, “Qādisiyyah, Then and Now: A Case Study of History and Memory, Religion, and Nationalism in Middle Eastern Discourse” (Brandeis University, 2011). Thanks to Avigdor Levy, David Powers, Kanan Makiya, Parvaneh Pourshariati, and the anonymous reviewers for their helpful comments and suggestions. It goes without saying, but bears affirmation, that any errors, whether clerical, factual, or analytical, are entirely the author’s.

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

03 Ağustos 2017

D4085



Rüstem-i Zal (190532)

و اضافات غلامرضا نصرالهی، اصفهان ۱۳۸۶ ش. «نکوداشت استاد
زندگیاد علی کریمی»، تدلیس، ۱۳۹۰ ش.

Retrieved June 1, 2014, From <http://www.tandismag.ir/Default.aspx?tabid=41&ArticleType=Article View & Article ID=755>;

«هنر و هنرمندان»، فرهنگ اصفهان، ش ۱۶ (تابستان ۱۳۷۹).

/ عبدالکریم عطارزاده /

رستم‌نامه، از داستانهای عامیانه، مثنوی و حماسی فارسی به سبک تقالی. نقالان داستانهای شاهنامه را فقط تا پایان داستان بهمن نقل می‌کرده‌اند و به داستانهای تاریخی شاهنامه نمی‌پرداخته‌اند. دست‌کم شش ماه به طول می‌انجامیده است تا تقالی زبردست هر شب در محفل تقالی، داستانهای شاهنامه را از کیومرث تا پایان داستان بهمن و آذربرزین، پسر فرامرز، نقل کند. نقالان در میان داستانهای شاهنامه، بخشهایی از گرشاسب‌نامه* سروده اسدی طوسی، تمام سام‌نامه* منسوب به خواجوی کرمانی (س سام*)، بخشهایی از فرامرزنامه، بانوگشاسب‌نامه، جهانگیرنامه*، بیزونامه*، بهمن‌نامه*، و کوش‌نامه* را نیز نقل می‌کرده‌اند. آنان به دنبال بیزونامه و پیش از آغاز داستانهای بهمن‌نامه، داستان برساخته خودشان را با نام «هفت لشکر دوم» نقل می‌کرده‌اند که شامل سرگذشت تیمور، پسر برزو، و جنگ او با خاندان و نیاکان ایرانی‌اش است. این داستان نزد نقالان به لحاظ شیرین‌کاریهای عیاری اهمیتی خاص داشته و ظاهراً به همین سبب، یک نسخه خطی روایت نقالان از داستانهای کیومرث تا بهمن با تاریخ کتابت ۱۲۹۲، عنوان هفت لشکر را دارد (س هفت لشکر، مقدمه افشاری و مداینی، ص سی‌ویک، سی‌وچهار، چهل - چهل‌وسه). آنان داستان کوه هَمّاون و جنگ ایرانیان با سپاهیان تورانی، گُشانی، خاقان چین و دیگران را، که در شاهنامه آمده‌است، اصطلاحاً «هفت لشکر اول» می‌نامیده‌اند (همان مقدمه، ص چهل‌ویک).

از دوره صفویان، روایت‌های نقالان از داستانهای شاهنامه، از کیومرث تا بهمن، کم‌وبیش مکتوب شده‌است. کهن‌ترین نسخه خطی شناخته‌شده از میان آنها در ۱۱۳۵ به خط نستعلیق کاتبی به نام ابوالقاسم‌بن بدرالدین محمد سیاهپوش کتابت شده‌است، که در کتابخانه مجتبی مینوی در تهران نگهداری می‌شود (س دانش‌پژوه و افشار، ص ۲۹). نقالان این‌گونه نسخه‌های خطی را که شامل روایت‌های آنان از داستانهای شاهنامه و دیگر منظومه‌های حماسی فارسی است، اصطلاحاً «طومار» می‌نامند (هفت لشکر، همان مقدمه، ص سی‌ویک).

کتاب رستم‌نامه، که چندین چاپ سنگی و شربی مغلوط و

طرحهای سنی و نقوش حیوانی مانند سیمرغ و طاووس از او باقی مانده‌است (س صوراسرافیل، ص ۲۲۵ و تصاویر ۲۶۳-۲۶۴). او در زمینه طراحی نقوش گچ‌بری و کاشی، برجسته‌کاری با طلا و نقره، قلم‌زنی، منبت، و معرق چوب نیز فعال بود. تذهیب مهمان‌سرای عباسی، طرحهای گچ‌بری و درهای طلا و نقره کاخ امیرکویت، طراحی نقشه قالی ۱۱ متر × ۱۱ متر معروف به بهارستان، اهداشده به مجلس شورای ملی سابق، و قالیهای موجود در موزه هنرستان هنرهای زیبای اصفهان از آثار مهم اوست (س کاویانی، همانجا).

فعالیت‌های هنری رستم شیرازی در راستای احیای نقاشی سنتی ایرانی بوده‌است. برخی از ویژگیهای فنی و هنری کار او عبارت‌اند از: بهره‌گیری از نقاشیهای دوره صفوی مانند مجالس بزم، ایجاد حلقه‌ای از نقوش اسلیمی و ختایی پیرامون اشخاص، بهره‌گیری از رنگهای سنتی سورمه‌ای و قرمز و کرم به منزله رنگهای غالب زمینه، جامه‌هایی با طرحهای مزین به نقوش اسلیمی، ترنجها و نیم‌ترنجهای پرتزین، لچکیهای چهارگانه گوناگون، به‌ویژه در طراحی فرش با رنگهای متنوع و تقسیم‌بندیهای قرینه، و استفاده از نقوش اسلیمی سیاه‌وسفید در تمام طرح (س صوراسرافیل، ص ۲۲۵-۲۲۶ و تصاویر ۲۶۲-۲۶۳؛ افتخاری، ص ۹۸، تصاویر ۱۱۵-۱۱۶).

رستم شیرازی در ۱۳۵۴ ش بازنشسته شد و فعالیت هنری را در کارگاه شخصی ادامه داد. در دی ۱۳۶۳، آثاری از وی در نمایشگاهی از آثار پیش‌کسوتان نقاشی، در موزه هنرهای معاصر برگزار گردید (س کیهان‌فرهنگی، سال ۱، ش ۱۱، بهمن ۱۳۶۳، ص ۴۲). او در ۱۳۶۷ ش مدرک درجه یک هنری در رشته نقاشی را از شورای ارزشیابی مشاغل هنری دریافت کرد (س کاویانی، همانجا؛ کیهان‌فرهنگی، سال ۵، ش ۱۱، بهمن ۱۳۶۷، ص ۵۷؛ «هنر و هنرمندان»، همانجا). امیرهوشنگ جزئی‌زاده، برادران بهمن‌زاده، برادران سعیدی‌فر، برادران اخوت‌پور، بهرام طاهری، ضیاءالدین امامی، اکبر مصری‌پور، و مهرداد صدیقی‌زاده از شاگردان او بوده‌اند (س «هنر و هنرمندان»، ص ۱۵۶-۱۵۷).

منابع: محمود افتخاری، نگارگری ایران در دوران معاصر: ۱۳۰۰-۱۳۵۰ ش، تهران ۱۳۸۱ ش؛ جواد رستم شیرازی، «هنری ماندگار در درازنای تاریخ»، (گفتگو)، کیهان‌فرهنگی، ش ۱۷۲ (بهمن ۱۳۷۹)؛ شیرین صوراسرافیل، طراحان بزرگ فرش ایران: سیری در مراحل تحول طراحی فرش، تهران ۱۳۸۱ ش؛ مصطفی کاویانی، «معرفی چند چهره درخشان هنر معاصر اصفهان»، مجله مطالعات و پژوهشهای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ۲، ش ۲۰ و ۲۱ (بهار و تابستان ۱۳۷۹)؛ مصلح‌الدین مهدوی، اعلام اصفهان، تصحیح

Rūstem-i Zal (170532)

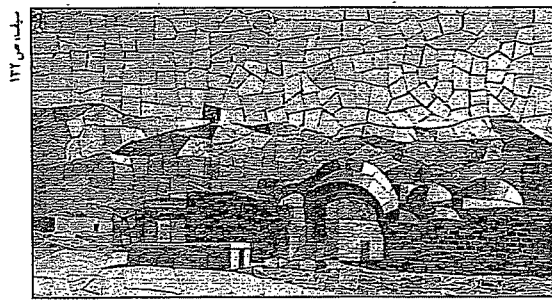
به روشی متفاوت ترسیم کرد (سیف، ص ۱۰۷-۱۰۸). وی با وجود وفاداری اش به تعالیم کمال‌الملک و بهره‌گیری از سه‌بعدنمایی^۱، سایه‌روشن و برجسته‌نمایی، در روند تحول هنری اش خواسته یا ناخواسته از فضای دو بُعدی نقاشی ایرانی الهام گرفته بود؛ به خصوص در بعضی آثار معرق سنگش با ساده کردن شکلهای و استفاده از رنگهای تخت، فضاهای جدیدی خلق کرد. رخساز در ۲۶ آذر ۱۳۶۸ درگذشت. از وی بیش از یکصد معرق سنگ و بیش از ۴۷ نقاشی رنگ روغنی برجای مانده‌است (همان، ص ۱۲۶-۱۲۹).

منابع: فریدون تیمانی، «با موزه هنرهای ملی آشنا شوید»، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۲۲ (مرداد ۱۳۴۳)؛ علی رخساز، «با استاد علی رخساز، نقاش چیره‌دست و نام‌آشنا: نقاش پیر شاهنامه»، (گفتگو)، فصلنامه هنر، ش ۱۳ (زمستان ۱۳۶۵ - بهار ۱۳۶۶)؛ هادی سیف، یادمان استاد علی رخساز: نقاش پیر شاهنامه، تیران ۱۳۷۰ ش؛ «علی رخساز»، هنر و مردم، ش ۱۸۶ (فروردین ۱۳۵۷).

/ آزاده شیرمحمدی /

رخش، اسب رستم، جهان‌پهلوان حماسه ملی ایران، و از مشهورترین اسبان ایرانی. رخش تنها اسبی بود که توان کشیدن رستم و سلاحش را داشت و از جوانی رستم، یار وفادار او بود و سرانجام به همراه رستم کشته شد.

سیر تحول واژه رخش و کاربرد آن در زبانهای باستانی به این قرار است: در فارسی نو، raxš؛ در فارسی میانه، raxš (← د. ایرانیکا، ج ۲، ص ۴۶۴)؛ در فارسی باستان، raxša-، به معنای «سرخ‌گون» (← رضائی باغبیدی، ص ۳۴). این واژه احتمالاً از هندواروپایی reg-، به معنای «رنگ‌کردن» مشتق شده‌است (← پوکورنی^۲، ج ۱، ص ۸۵۴) و با افزونه -s- به صورت reg-s- به کار می‌رفته‌است. در سنسکریت به صورت raj- /raj- و به معنای «رنگی بودن» و «قرمزبودن» بوده‌است (مونیر- ویلیامز^۳، ص ۸۶۱). در عیلامی هخامنشی به صورت Lakša- و «اسم خاص» (هیئتس^۴ و کخ^۵، ج ۲، ص ۸۱۳)، در سغدی به صورت -rjš- و به معنای «اسب کهر» و «رخش» (قریب، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۴۱)، در خوارزمی به صورت raxt و به معنای «سرخ» (هینینگ^۶، ص ۴۶)، در ختنی به صورت grāša- و به معنای «قرمز تیره» (بیلی^۷، ص ۳۶۲)، در ارمنی، وام‌واژه erašx و به معنای «سرخ» (← د. ایرانیکا، همانجا) و Raš به معنای «سرخ روپاهی» و «رخش» بوده‌است (خالقی مطلق، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۸)؛ قس اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی‌زبان، ج ۲،



کاروانسرا، معرق سنگ، تاریخ اثر ۱۳۰۵ ش

معرق سنگ ساخت دورنمای آسیاب دولاب بود که کمال‌الملک آن را تحسین کرد (همان، ص ۷۴-۷۸). در ۱۳۰۵ ش، کاروانسرا و در ۱۳۰۹ ش آرامگاه سعدی را طی دو سال ساخت. رخساز آرامگاه سعدی را کامل‌ترین اثرش دانسته‌است. در آن زمان وزارت معارف می‌خواست آن را به قیمتی بسیار گران از رخساز بخرد و علی‌رغم مخالفت او، نقاشی را از او گرفتند و به دربار هدیه کردند. رخساز پس از آن چندین اثر دیگر به این روش خلق کرد. آرامگاه کوروش، چشم‌انداز امامزاده قاسم و طالع‌بین از آن جمله‌اند (همان، ص ۸۶، ۹۲، ۹۴-۹۵). در ۱۳۱۸ ش، اثر دیگری به نام گاو بالدار را ساخت که معجونی از نقش و رنگ و متشکل از حدود سه هزار قطعه سنگ بود. این اثر به شهرتی همپایه آرامگاه سعدی رسید (همان، ص ۹۵؛ «علی رخساز»، ص ۶۶). وی در اوضاع نابسامان سیاسی، اجتماعی در ۱۳۲۰ ش، کارمند موزه ایران باستان شد (سیف، ص ۹۹-۱۰۰). در ۱۳۴۱ ش، اثر دیگرش به نام خیام برنده دیپلم افتخار و نشان طلای نمایشگاه جهانی بروکسل شد (همان، ص ۱۰۶؛ «علی رخساز»، همانجا). به نوشته تیمانی (ص ۳۶) برخی از آثار معرق سنگ وی در ۱۳۴۲ ش، در موزه هنرهای ملی نگهداری می‌شده‌است.

وی مدتی بعد به نقاشی رنگ‌وروغن روی آورد و پرده‌های متعددی از شاهنامه خلق کرد (رخساز، ص ۱۵۰-۱۵۹) و تعدادی از آنها را به انجمن آثار ملی فروخت. شماری از این آثار هم‌اکنون در موزه توس در مجموعه فرهنگی باغ آرامگاه فردوسی نگهداری می‌شود (همان، ص ۱۵۷). او در خلق این آثار، قواعد نقاشیهای قهوه‌خانه‌ای را درهم شکست و با به کارگیری ابزارهای بیانی خاص خود از جمله اغراق در تناسیها، شکلهای و حرکات و به خصوص ترکیب‌بندیهای منحصر به فردش، حس حماسی و پرشکوه داستانهای شاهنامه را

1. perspective

2. Pokorny

3. Monier-Williams

4. Hinz

5. Koch

6. Henning

7. Bailey

Nicholas Nicholas Ambraseys and Charles Peter Melville, *A history of Persian earthquakes*, Cambridge 1982; Alfons Gabriel, *Die Erforschung Persiens* Vienna 1952; Roman Ghirshman, *L'Iran des origines à l'islam*, Paris 1951; Herodotus, *The histories*, tr. Aubrey de Sélincourt, ed. A. R. Burn, Harmondsworth, Engl. 1980; John R. Perry, *Karim Khan Zand: a history of Iran, 1747-1779*, Chicago 1979; *The Times comprehensive atlas of the world*, London: Times Books, 2005.

/ معصومه رضازاده شفاوردی /

زال، زال زریا داستان، جهان پهلوان خردمند و افسونگر شاهنامه فردوسی*، پسر سام نریمان و پدر رستم*. واژه زال در معنای پیر، برگرفته از ریشه اوستایی zar (پیرشدن) است (مکنزی^۱، ص ۶۸). معادل هندی این ریشه اوستایی نیز jar است (گراسمان^۲، ص ۴۷۹). معنای واژه زال با صفت اوستایی Zarōta (پیری، فرتوتی) همسانی دارد (بارتلومه^۳، ستون ۱۶۸۲). همچنین، در زبان پهلوی و نیز مانوی واژه Zarmān (مرد پیر، پیری، فرتوتی) در ریخت و معنا به واژه زال نزدیک است (مکنزی، ص ۱۶۹). برابرنهاد سغدی این واژه به صورت Zyrth (پیر، پیرزن) و نیز Zyrtk (پیر، پیرمرد) است (قریب، ص ۴۷۲). البته واژه زال در اوستا و متون دینی زردشتی نیامده است (صفا، ص ۵۶۱). در بندهش (ص ۱۵۱، ۲۳۴) نام زال به صورت داستان ذکر شده است. داستان به معنای نیرنگ، افسون و حيله است و احتمالاً منشأ آن رابطه زال با سیمرغ* و افسونگری اوست (خالقی مطلق، بخش ۱، دفتر ۱، ص ۲۴۹). به گفته ثعالبی (ص ۷۰)، سام فرزندش را داستان نامید و زال زریا لقب داد. زال زریا نیز ثعالبی در *غرر السیر* (همانجا)، شیخ الکبیر یعنی پیر بزرگ معنا کرده است. بنابراین، زال گونه کشیده همان «زر» است با تبدیل صامت «ر» به «ل». بدین ترتیب، زال زریا تکرار یک واژه در دو گویش گوناگون است و معنای آن با سپیدمویی زال ارتباط دارد (خالقی مطلق، بخش ۱، دفتر ۱، ص ۲۵۰).

بنابر روایت شاهنامه فردوسی (دفتر ۱، ص ۱۶۴-۱۶۶)، سام نریمان صاحب فرزندی سپیدموی شد. او که این فرزند دیگرگونه را برتافت و نگران سخن مردم بود، دستور داد تا او را به کوه البرز - جایی که آشیان سیمرغ بود - افکندند. در *مجموعه التواریخ و القصص* (ص ۲۵)، مادر زال دختر ملک مصر به نام ماهوراج دانسته شده است. زمانی گذشت و سیمرغ که در

منابع: اسفندیار آنتچیده، چهارمحال و بختیاری و تمدن دیرینه آن، اصفهان ۱۳۷۸ ش؛ ابن حوقل؛ اسماعیل بن علی ابوالفداء، کتاب تقویم البلدان، چاپ رنو و سلان، پاریس ۱۸۴۰؛ ابودلف خزرجی، الرسالة الثانية، چاپ پطرس بولگا کوف و آنس خالدوف، [ترجمه التعليقات] محمد منیر مرسی، قاهره [۱۹۷۰]؛ محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی، جهانگشای نادری، چاپ عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ ش؛ برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران ۱۳۷۹ ش؛ اعتمادالسلطنه؛ ایران. وزارت کشور. اداره کل آمار و ثبت احوال، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، تهران ۱۳۲۹ ش؛ ربیع بدیعی، جغرافیای مفصل ایران، تهران ۱۳۷۸ ش؛ محمد بن محمد بلعی، تاریخنامه طبری، چاپ محمد روشن، تهران ۱۳۶۶ ش؛ ویرت فون بلوشر، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران ۱۳۶۳ ش؛ ایزابلا لوسی یشاپ (برد)، از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مهراب امیری، تهران ۱۳۷۵ ش؛ حسن بیرنیا، تاریخ ایران از آغاز تا اتراض ساسانیان، تهران ۱۳۷۰ ش؛ جعفری؛ ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، چاپ فیروز منصوری، [مشهد] ۱۳۶۸ ش؛ حدود العالم؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب؛ علی درویش زاده، زمین شناسی ایران: چینه شناسی، تکتونیک، دگرگونی و ماگماتیسیم، تهران ۱۳۸۸ ش؛ علی اصغر درویش صفت، اطلس مناطق حفاظت شده ایران، طرح: معاونت محیط زیست و تنوع زیستی سازمان حفاظت محیط زیست، تهران ۱۳۸۵ ش؛ ایگور میخانیلوویچ دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۷ ش؛ حاج علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران: پشت کوه، تهران ۱۳۲۰ ش؛ روزشمار جنگ ایران و عراق، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۲ ش -؛ ابی سوتراب سرمدادور، تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار، تهران ۱۳۵۴ ش؛ طبری، تاریخ (بیروت)؛ فرهنگ جغرافیایی کوههای کشور، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹ ش؛ رمون فورن و یووان اشتوکلین، زمین شناسی و زمین ساخت فلات ایران، ترجمه صادق حدادکاه و حسن حسنعلیزاده، تهران ۱۳۶۸ ش؛ محمد قزوینی، یادداشت های قزوینی، چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۶۲ ش؛ جمیل قوزانلو، تاریخ نظامی ایران، تهران ۱۳۱۵ ش؛ یمن کریمی، راههای باستانی و پایتخت های قدیمی غرب ایران، [تهران] ۱۳۲۹ ش؛ کیهان؛ معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳ ش؛ مقدسی؛ ژاک ژان ماری دو مورگان، هیئت علمی فرانسه در ایران: مطالعات جغرافیایی، ترجمه و توضیح کاظم ودیعی، تبریز ۱۳۳۸-۱۳۳۹ ش؛ نقشه کامل ایران امروز، مقیاس: ۱:۶۰۰،۰۰۰، تهران: گیتاشناسی، ۱۳۹۰ ش؛ علیرضا هژیوی نویری و آرمان شیشه گر، «جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی از هزاره سوم تا آغاز هزاره اول پ.م.»، مدرس علوم انسانی، دوره ۱۱، ش ۱ (بهار ۱۳۸۶)؛ یاقوت حتمی؛

1. David Neil MacKenzie

2. Grassmann

3. Bartholomae

HADE YAYINLANDIRKAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

(170532)

15 ARA 2011*

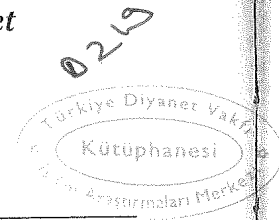
Rustam'ın 2426

CLARK, Fraser. From epic to romance, via filicide?
Rustam's character formation. *Iranian Studies*, 43 i
(2010) pp.53-70. [Rustam as a character of the
Shahnama.]

Rüstem-i Zal (170532)

Le personnage de Rostam dans *Bīžan et Manīže* de Ferdowsī

Rachid Bazzi

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Résumé

Examiner de plus près les différents emprunts qui ont abouti à la formation du personnage de Rostam tel qu'on le trouve dans *Bīžan et Manīže* de Ferdowsī est d'importance cruciale pour l'étude du récit de facture populaire. Qu'est-ce à dire sinon que l'envergure du personnage de Rostam n'a pas valeur explicative et que le lecteur attentif de l'œuvre de Ferdowsī finira par découvrir que plusieurs apports, dont ceux provenant d'un autre héros, aux traits moins marqués certes, Esfandyār en l'occurrence, ont permis à l'illustre pahlavān de prendre consistance et de s'affirmer le long de son parcours ?

Mots clés

personnage, récit, emprunt, motif, affinité

Le lecteur du *Shāh-nāme* de Ferdowsī ne peut que se rendre compte que cette œuvre abondamment fournie en types humains ne laisse de faire problème au niveau de ses articulations narratives. Sans doute les personnages fondamentaux s'y distinguent-ils par leur grand souci de briller. Ils n'en sont pas moins mutuellement perméables, de sorte que les actions accomplies par les uns peuvent être accaparées, au moyen parfois d'une trop apparente soudure, par les autres. Il ne saurait être question, dans l'espace restreint d'un article, de mentionner tous les cas susceptibles de participer de ce registre. Aussi avons-nous décidé de limiter notre étude au personnage de Rostam¹

¹ Personnage légendaire et sans doute la figure la plus saillante de l'épopée persane. L'essentiel de sa geste raconte ses exploits contre les Touraniens, ennemis historiques des Iraniens. Il voit le jour sous le règne de Manūčehr et meurt, assassiné, à la fin du règne de Goshtāsp, ce qui lui permet de connaître plusieurs rois et de vivre plusieurs siècles.

tel qu'il intervient dans *Bīžan et Manīže*² et aux différents emprunts qui ont présidé à sa formation.

Bīžan et Manīže, un récit isolé

De toutes les sources consultées habituellement pour restituer les récits racontant les gestes des rois iraniens – et qui trouvent leur synthèse dans le *Khvatāy-nāmag* (*livre des rois*)³ –, seul le *Shāh-nāme* de Ferdowsī relate l'histoire de *Bīžan* et de *Manīže*⁴. Aussi sommes-nous porté à croire que ce récit ne faisait pas partie du noyau le plus représentatif de cette tradition.

C'est ce que signalait déjà Arthur Christensen pour qui la « légende de Suhrāb et celle de Vēžān et Manēzah, dans lesquelles Rōdstaxm joue le rôle de libérateur, légendes racontées par Firdausi seul, ne remontent pas au *Xvađāy-nāmag*, mais sont empruntées à des sources particulières⁵. »

On remarque par ailleurs son absence même chez ath-Tha'ālibī, dont la chronique est pourtant très proche de l'œuvre de Ferdowsī, et rien ne nous autorise à penser que ce récit ait été emprunté au *Shāh-nāme* d'Abū Mansūr⁶. C'est dire la diversité des sources consultées par Ferdowsī et, par tant, son souci d'épouser le plus large public possible.

Certes, le poète lui-même fait référence à un texte pehlevi. Il est cependant permis de ne pas ajouter foi à la véracité de cette référence ; elle peut

² Ferdowsī, *Shāh-nāme*, Téhéran, Sherkat-e enteshārāt-e 'elm-i-o farhang-i, 1374/1995, t. III, p. 785-844. Le lecteur désireux d'approfondir sa connaissance de ce récit peut consulter l'étude que lui a consacrée Dick Davis dans son *Epic and Sedition: The Case of Ferdowsi's Shāhnāme*, Fayetteville, The University of Arkansas Press, 1992, p. 167-174.

³ Œuvre composée en pehlevi qui reste perdue, quoiqu'elle ait été vraisemblablement traduite, entre autres, par Ibn al-Muqaffā' (m. vers 139/756). Ce texte arabe, non plus, ne nous est pas parvenu.

⁴ Il est toutefois à signaler que la littérature kurde en a gardé une variante en dialecte gūrān-i assez suggestive, *Bījan-u-Manīja*, texte établi et traduit par Mohammad Mokri, Paris, Klincksieck, 1966.

⁵ *Les Kayanides*, Copenhague, Andr. Fred. Høst og søn, 1931, p. 141.

⁶ Dhabīh o-llāh Šafā, *Tārīkh-e adabeyyāt dar Irān*, t. I, *Az āghāz-e 'ahd-e eslām-i tā dowre-ye saljūq-i*, Téhéran, Ebn Sīnā, 1338/1959, p. 464. De l'ouvrage d'Abū Mansūr, seule l'introduction nous est parvenue et c'est elle justement qui nous permet de savoir que l'auteur était un vizir du gouverneur des Sāmānides sur Tūs. C'est du reste sur ordre de ce dernier que le vizir a établi une compilation des gestes des rois d'Iran qui a été achevée en moḥarram 346/avril 957.

23 Mars 2013

170532 *Rūstem-i Zal*
2730 [FIRDAWSĪ, Abū 'I-Qāsim]. *El libro de los reyes: historias de Zal, Rostam y Sohrab / Hakim Abdul-Qāsim Firdusi; trad. del persa por Clara Janés y Ahmad Mamad Taheri. Madrid: Alianza, 2011. 279pp. [Trans. of the *Shahnamah*.]*

21 KASIM 1992

Rüstemi Zâl

MODI, J.J. The Irish story of Cucullin and Conloch and the Persian story of Rostam and Sohrâb. *Journal of the Bombay Branch of the R. A. S.* 18 (1890/94), 317-329.

10926 MAGUIRE, M.M. *Rustam and Isfandiyar in the Shahname*. A dissertation presented to the Faculty of Princeton University in candidacy for the degree of Doctor of Philosophy, February 1973. Allendorf an der Eder: Antigone-Verlag, 1996 (*Iranistische Mitteilungen*, 26 ii). 237pp.

Shahname
Rüstemi Zâl

170533
AUGUST 1994

SOROUDI, S. Islamization of the Iranian national hero Rostam as reflected in Persian folktales. *JSAI* 2 (1980) pp. 365-383.

Rüstemi Zâl

21 AUGUSTOS 1994

EN UND LITERATUREN

2192. Masküb, Šāhruh: Muqaddama'i bar Rustam wa Isfandiār / niwišta-i Šāhruh Masküb. - Čap 6. - Tihrān: Sirkat-i Sahāmi-i Kitābhā Gībī, [1990] = 1369 h.š. - 161 S. Inhalt: Die Erzählung von Rustam und Isfandiyar im Schahname. - In arab. Schr., pers.

10 E 905

170533
AUGUST 1994

06 SUBAT 1996

24 MART 2008

5070. Balcke, Friedrich: Rostam, der Held: pers. Heldensagen aus d. Königsbüchern d. Firdausi / Friedrich Balcke. (III. von Horst Wolniak). - Stuttgart: Ogham-Verl., 1987. - 112 S. : III. Einheitssacht. d. bearbeiteten Werkes: Šāhname (dt.) ISBN 3-88455-215-5 31 A 16010

Rüstemi Zâl

23 SUBAT 1994

2900 CLINTON, Jerome W. & SIMPSON, Marianna S. How Rustam killed White Div: an interdisciplinary inquiry. *Iranian Studies*, 39 ii (2006) pp.171-197. [A literary historian and an art historian offer perspectives on the study of art and text in the *Shahnameh*.]

Rüstemi Zâl

Rüstemi Zâl

E. G. Browne
A Hist. of Persia
Lit. I. 116.

891.59

558. OMIDSALAR, M., «Xodāvand-e in-râ nadânim kas, hamân Raxš-e Rostameš x'ânim va bas». *Iran Nameh*, 3, 1 (1984), pp. 108-117. («Nous ne lui connaissons aucun maître, appelons-le Raxš de Rostam sans plus»)

A propos du choix d'un cheval par Rostam: intrigué par ce vers du *Šāhnâme* (v. titre de l'article) auquel le reste du texte n'apporte pas d'explication, l'A. interroge d'autres récits. La version arménienne de cette histoire (dans *Rostam-e Zâl*) est plus explicite: le poulain est issu d'un étalon venu de la mer, qui spécifie lui-même au gardien du troupeau de ne le remettre qu'à Rostam. D'autres variantes persanes de type populaire font également mention de cette origine aquatique. l'A. émet l'hypothèse d'une forme originelle de ce conte, selon

Rüstemi Zâl

904. CLINTON, Jerome W. transl. *The Tragedy of Sohrab and Rostam* (from the Persian National Epic, the *Shahname* of Abol-Qasem Ferdowsi). Seattle, University of Washington Press, 1987, xxv + 190 p.

This blank-verse translation of the story of Sohrab from the *Shahnameh* is a new and welcome addition to a number of translations, imitations or retellings of this best-known episode in the Persian epic. From the early interest shown by the illustrious father of European Orientalism, Sir William Jones, through the first English translations of James Atkinson and William Tulloh Robertson, to the celebrated retelling of the story by Matthew Arnold and the near literal translation of the Warner brothers early in the twentieth century, the story of Sohrab's death at the hand of his unknowing father has held a deep subconscious fascination for successive generations of Western poets and scholars.

Through Clinton's translation, the Persian verse story has been made eminently accessible to the English reader in cadences that recall the lean, simple grandeur of the original in refreshingly new ways. That the translator has been able to combine this poetic quality with an unprecedented degree of fidelity to the Persian poem makes this a model for future translators of the *Shahnameh*. The book contains the Persian text as well, and this should make it very nearly the ideal text for English-speaking students of Ferdowsi's art.

The introductory material includes a brief description of the original work, a discussion of the mythology and history contained in it, a survey of the epic's fortune through the centuries, and sections on the culture and language of the *Shahnameh*, as well as notes on the translator's approach to his work.

A. K. H.

02 MART 1994

corde sans
certaines
désigne

دوستم - i Zal -

در باره

رستم و سهراب

بنياد شاهنامه

محمد علي اسلامي ندوشن

ضميمه مجله يغما

اردی بهشت ۱۳۵۳

چاپخانه محمد علي فردين

-Rustam-i Zal

(*Fuentes Árabe-Hispanas*, 7); and see the corrections by Sh. al-Fahhām in *RAAD*, lxvii (1992), 318-335; H. al-Djāsir, *Ansāb al-Rushāṭī al-Andalusī wa-mukhtaṣarātu-hu*, in *ibid.*, lxvi (1991), 611-45.

(MARIBEL FIERRO)

RUSTĀḲ, Arabised form of M. Pers. *rōstāk*, meaning "rural district, countryside", and given the broken pl. *rasātīk*.

(1) In the mediaeval Islamic usage of the Arabic and Persian geographers and of the Arabic writers on finance and taxation, *rustāk* is used both as a specific administrative term and in a more general sense. Thus, reflecting the more exact usage, in Sāsānid and early Islamic 'Irāk, each *kūra* [q.v.] or province was divided into *tassūḍīs* or sub-provinces, and these last were in turn divided into *rustāks*, districts or cantons, centred on a *madīna* or town. According to Hīlāl al-Šābī², *K. al-Wuzarā'*, a *tassūḍī* might contain up to twelve *rustāks*, and a *rustāk* might contain up to twelve villages (cited in F. Løkkegaard, *Islamic taxation in the classic period*, Copenhagen 1950, 164-7). Al-Muḳaddasī's usage, however, is less neat and formal. Thus the *rasātīk* which he gives for the *īklīm* [q.v.] of Syria are extensive rural districts, such as the six ones of Damascus province (*kūra*): al-Ghūṭa, the Hawrān, al-Baṭhaniyya, al-Djawlān, al-Bīkā^c and al-Ḥūla (text, 154, Fr. tr. A. Miquel, *Aḥsan al-aqāsīm ... (La meilleure répartition ...)*, Damascus 1963, 160, cf. also 23 and n. 51). Likewise, the *Hudūd al-Ālam* speaks of *rustāks* as administrative subdivisions, but in a vaguer sense (see tr. Minorsky, index at 524).

(2) In wider literary usage, the *rustāk/rustā* or countryside may be contrasted with the urban centres, and its populations regarded as country bumpkins compared with the more sophisticated town-dwellers, so that in Persian, *rustā-tab'* "having a rustic nature" was a contemptuous expression. Thus the Šūfī *shaykh* Abū Sa'īd Mayhanī [q.v.] had to be dissuaded from burying himself in the *rustā*, in this case, the small country town of Mayhana [q.v.] in northern *Khurāsān*; cf. C.E. Bosworth, *The Ghaznavids*, 152.

Bibliography: Given in the article.

(C.E. BOSWORTH)

AL-RUSTĀḲ, the name of a town and area in *Umān* [q.v.] which finds no place in the classical Arabic geographies. The town is situated about 112 km/70 miles west, as the crow flies, of the chief town of the Sultanate, Muscat [see *MASKAT*], on the northern side of the range of al-Djabal al-Akhḍar. The district, according to Lorimer (*Gazetteer of the Persian Gulf*, Calcutta 1908, IIB, 1603-4), is the region of western Hadjar from al-Ḥazm with all the villages therein.

The word itself is universally defined as Arabised Persian (see the previous article) meaning "village", "market-town", "encampment of tents or huts", "rural area". The Arabic lexica invariably gloss it with the word *sawād* "rural district", "environs of town" (Fīrūzābādī, *al-Kāmūs al-muḥit*; *LA*). The town was the centre of the interior during the pre-Islamic Sāsānid period, with *Šuḥār* [q.v.] as the port. The massive fort which can still be seen, and was known even in the 20th century as *Ḳal'at Ibn Sharwān* (i.e. Anūshīrwān), had, one assumes, a pre-Islamic predecessor, though the present building dates in all probability from the times of the Ya'āriba (11th-12th/17th-18th centuries). The early and late Ya'āriba imāms, as well as the Āl Bū Sa'īd imāms [q.v.] (also 12th/18th century), regarded al-Rustāk as their capital.

The district today comprises 150 villages, including al-Ḥazm, and has an estimated population of 75,000.

It is the centre of the Omani date industry and also produces limes, grapes, quinces and mangoes. Al-Rustāk has its own research apiary and is a centre for the production of honey in the Sultanate.

Bibliography (in addition to works mentioned in the text): J.C. Wilkinson, *Water and tribal settlement in South-East Arabia*, Oxford 1977, 131, 154; *Sultanate of Oman throughout 20 years: the promise and fulfilment*, Ministry of Information, Muscat n.d., 40-1.

(G.R. SMITH)

RUSTAM, the principal hero of the Iranian epic, especially in the version of Firdawsī [q.v.].

1. In Iranian legend.

Neither his name nor that of his father Zāl occur in the Avesta. In the *Yashts*, *Kərəsāspa* (in Persian, *Karshāsp* or *Garshāsp*) is the most important heroic figure. Marquart conjectured that originally "Rustam" was no more than an epithet of *Kərəsāspa*, which only by chance was not attested in the extant Avestan texts. The exploits later attributed to Rustam would be the result of a blend of the legends of *Kərəsāspa* with historical memories of Gondophares, the ruler of the Indo-Parthian empire in the first century A.D. It is now generally accepted, however, that in the Avestan tradition Zāl and Rustam did not yet belong to the cycle of legends about the Kayanid kings. Some scholars (in particular Nöldeke) assumed that they had their origin in the legends of the original population of Drangiana and Arachosia; others assigned them to the traditions of the Saka people who came to the same lands (later known as *Sistān* and *Zābulistān*) in the late 2nd century B.C. (cf. *Camb. hist. of Iran*, iii, 454-6).

The oldest form of the name known is the Middle Iranian *Rōdstahm* (in Pahlavi writing, *rusthm*), from which the Soghdian *rustmy* was derived. It is likely that tales about Rustam were given a place already in the *Khwāday-nāmag*, the synthesis of various legendary cycles compiled in the late Sāsānid period. This lost source is reflected in the works of Muslim historians and writers of *adab* works, who already mention a few stories about Rustam, in particular his guardianship of *Siyāwakhsh*, his combat with *Isfandiyyār* and his death. These stories are, however, far less elaborate than they are in the *Shāh-nāma*. Relatively close to the Persian epic is the chronicle of the kings of Iran by al-Tha'ālībī [q.v.], written in the early 5th/11th century, but also in this source many of the best known adventures are missing. Indications of Rustam's popularity in early Islamic times are the occurrence of his name in the 1st/7th century, both as that of a Sāsānid general and of Christian monks in Mesopotamia (cf. Nöldeke, 11). Fragments of his legends are to be found in the work of the Armenian Moses of *Khoren* (7th or 8th century A.D.) and in a Soghdian manuscript found at Turfan which relates Rustam's fights with the demon (see *Camb. hist. of Iran*, iii, 457, 1229, with further references).

Only Firdawsī's *Shāh-nāma* contains a continuous story of the hero. His ancestors were local rulers of *Sistān* and *Zābulistān*, who were vassals to the kings of Iran. Among them *Garshāsp* and *Narīmān* are mentioned, but only his grandfather *Sām* is a figure of some epic content. Rustam's father Zāl, who especially in the Arabic sources is also called *Dastān*, married *Rūdāba* (*Rūdhāwadh* according to al-Tha'ālībī), the daughter of the king of *Kābul* who was descended from the "dragon-king" *Daḥḥāk*. This indicates a demonic streak in Rustam. His body, commonly compared to that of an elephant, was already at the time of his birth so enormous that he could only be delivered with the help of the miraculous bird

بازگشت به گروه‌های مقالات

چه مرد است و این مرد را نام چیست؟

جهت دادن به انگاره‌های اساطیری و ایجاد پیوند بین تاریخ و افسانه، آن‌چنان آسان نمی‌نماید تا از این طریق بتوان به شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای قهرمانان شاهنامه یا داستانهای اساطیری سایر ملتها راه یافت. بدون شك، اگر به وجود افسانه‌ای قهرمانان حکایات، با نگرشی جهان‌بینانه بنگریم، تبلور و تموج زندگی آدمهای پیش از تاریخ و منشاها، آرزوها و تجلیات درونی آنها را باز می‌یابیم. بنابراین، توجه به شخصیت افسانه‌ای یا تاریخی رستم نیز سالها، بلکه قرن‌ها، است که مورد نگرش و عنایت افراد جامعه، به طور عام، و اهل تحقیق، به طور خاص، بوده و پس از این نیز خواهد بود.

افسانه‌ها نه تنها در بین مردم کشور ما رایج بوده و هست، بلکه تمام ملتها، به نوعی، از مجموعه‌ای افسانه‌ها و اسطوره‌ها برخوردارند. اما قضیه‌ی مهم این است که نباید این افسانه‌ها را با خرافات، که خود نشانه‌ای از تنگ‌میدانی فرهنگی است، یکی بدانیم، زیرا که خرافات مقوله‌ای دیگر و اساطیر موضوع دیگری است. معمولاً، افسانه‌ها نگرشی به حماسه و بازپردازی روحی و تقویت جنبه‌های ملی و قومی دارند، اما خرافات سر در گریبان ناتوانی فرهنگی.

حماسه:

حماسه شعر یا منظومه‌ای است مبتنی بر توصیف و تعریف اعمال پهلوانی، مردانگی، دلوری، وطن‌دوستی و بزرگیهای قومی، تهییج و تشجیع ملتی علیه دشمنان و بیگانگان و بیان سرفرازی يك ملت.

طبیعی است که، در زمان اشغال يك سرزمین توسط نیروهای بیگانه، مجموعه‌ای از داستانها و تمثیلهای لطیفه‌ها و نمایش منشهای پهلوانی و قهرمانی و سروده‌هایی بر مبنای تهییج عواطف و احساسات و مظاهر مبین‌دوستی و فداکاری و ایستادگی در برابر دشمنان و ارج و قرب نهادن به صفات دلیرانه جنگاوران و یلان و پهلوانان و قصه‌هایی در نشان دادن مظاهر شر و فساد دشمن، در بین مردم، دهان به دهان، نقل می‌شود. شاعر یا داستان‌پرداز، این قصه‌ها و حکایات را— که گاهی به اغراق و مبالغه نیز آمیخته‌اند و معمولاً ذکر وقایع و رویدادهای شگفت‌انگیز و تعجب‌آمیز می‌باشند— جمع‌آوری می‌کند و، بی آنکه در آنها دخالت یا تصرف نماید، آنها را به رشته‌ی نظم می‌کشد یا به زیور نثر می‌آراید؛ و در اینجا است که هنر هنرمند در بیان آن حکایات آشکار می‌شود.

محققان، منظومه‌های حماسی را به گونه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند که منظومه‌های حماسی ملی، حماسی دینی، حماسه‌های اساطیری و پهلوانی و حماسه‌های تاریخی از آن جمله‌اند. این‌گونه حماسه‌ها تنها منحصر به کشور ما نیست، بلکه کشورهای دیگر (مانند یونان،

THE SHAH-NAMAH OF FARDUSI

Translated from the Original Persian

BY

ALEXANDER ROGERS

(Late Member of Council, Bombay; Editor of the "Bustān";
Translator of "Persian Plays," "Reineke Fuchs,"
Jami's "Joseph and Zuleikha"; Member
Royal Asiatic Society, London;
&c., &c.)

532

Rustam-i Zal

132-203

Türkiye Diyanet Vakfı	
İslam Araştırmaları Enstitüsü	
Kayıt No:	8253
Tasvir No:	891-5
	FİR. 5

SANG-E-MEEL
PUBLICATIONS

CHOWK URDU BAZAR LAHORE (PAKISTAN)

himself for ten years whilst he travelled through the world building cities, like the ten towns he established round Rai. He had four sons, Kâüs, Arish, Pashin, and Armîn. He died after exhorting his son Kai-Kâüs, who succeeded him, to rule with rectitude, for which he would have his reward in the next world.

Kai-Kâüs is said to have reigned 150 years: He is excited by a Div, who disguises himself as a singer and sings to him of the enchantments of Mázandarán, to invade that country. His warriors disapprove of the expedition and go to Zál to try to dissuade him. Zál comes to him for the purpose, but fails in his endeavour, and goes home to Sástin. The invading army then starts, and the warrior Giv is sent forward with 2,000 men to destroy everything on the way to Mázandarán itself. He found a fine town full of treasures and beautiful women, and the king advanced towards it. Meanwhile the king of Mázandarán had applied to the White Demon, the *Div-i-safid*, for assistance against the invaders. The army of Irán is overtaken by a storm and most of it destroyed, the king himself and the remnant being taken prisoners by the White Demon and escorted to the town of Mázandarán, whence he managed to send a message to Zál of the wretched condition of himself and his chief warriors, who had been almost blinded. Zál received the message, and agreed to send Rústam to his assistance. Rústam on his road encountered seven perils, the account of which will now be translated in full.

The sending of a message by King Kâüs to Zál-i-zar, and the going of Rústam to Mázandarán by the road of the seven stages.

And after this, with broken heart, the king
A warrior sent like bird upon the wing.

At that time far from king and host he lay,
But to the king came raging on his way.
As smoke flies swiftly up in its ascent,
Him fast to Dastán in Zábúl he sent,
"What lot has fate decreed to me," he said:
"That throne and crown should in the dust be laid?
Gold, treasure, and that army of renown,
Adorned like flowers that the young spring crown:
A blast has come, and the revolving heav'n,
Thou would'st have said, to demons had been giv'n.
My eye is dim, and darkened is my fate,
And all inverted are my crown and state.
Wounded, I lie in Ahriman's control,
Who from my body will drive out my soul.
When in my memory thy good counsels rest,
A chilly sigh there rises from my breast.
Through what thou said'st I became not wise,
But through my folly mischief on me lies.
If thou thy loins now gird not for my aid,
No profit can on capital be paid."
An envoy to Mázandarán then went,
Like flying bird or smoke in its ascent.
And when the runner came to Dastán bold,
What he had seen and heard and knew he told.
With sorrow then his skin did Dastán rend,
But told it neither to a foe nor friend.
With a clear mind he saw the mischief all
That through ill fortune on the king would fall.
Dastán Sám said to Rústam then this word:
"Within its sheath has now grown short the sword.
Henceforward should we neither graze or drink,
Nor fitted for the crown ourselves should think.
In dragon's jaw the monarch of the world,
What evils on Iránis have there now been hurled!
The saddle now's the hour on Rakhsh to bind,



شهرام اسفندیار

از شاهنامه فردوسی

به کوشش ذبیح الله صفا

Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	19248
Tasnif No	891.5 FIR.R

چاپ سیزدهم: ۲۵۳۶

بها: ۴۰ ریال

— Rüstem-i Leal

24 KASIM 1993

Fahravi, 1399-

Koroğlu
Rüstem-Zal
آینه یقینات مقایسی ...

Boş / Kırık
Behar / Bahar
524-32

بو هندوی عیدالدیوم قویم

تحقیق مقایسی داستانهای رستم و زال و گور اوغلی

الف) سابقه و خصوصیات داستانهای بهلوانی در ادب دری:

داستانهای بهلوانی در ادب دری از قرن پنجم هجری آغاز می‌شود و چندین قرن ادامه پیدا می‌کند. این داستانهاچه منظوم و چه منثور، مثل سرگذشتهای هیرکانکمز و شکنتی آور قهرمانان است. آشنایی با نخستین داستان بهلوانی زبان دری، بوسیله اثر فنا نا پذیر فردوسی یعنی شاهنامه صورت می‌گیرد. در واقع آن داستان بهلوانی، هزارهتی است که در شرح جنگ گشتاسب آریایی و ارجاسپ تورانی بر سر دفاع از کیش زردشتی، توسط دقیقی بلخی سروده شد (۱) و فردوسی آنرا در شاهنامه خودش آورده است. داستان جنگ گشتاسب و ارجاسپ با گشتاسبنامه، گزارش منظوم از ادبیات بهلوی ساسانی (پارسیک) به زبان دری است. اصل این داستان بزبان پارسی (پهلوانیک یا بهلوی) اشکانی بوده و سپس به زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) ترجمه شده است (۲) و زمان ترجمه آن به زبان اخیر الذ کز ثابت نیست. (۳)

- ۱- تولد که، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی چاپ دوم، مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۱، ص ۳۸۸-۳۹۱
- ۲- اسحاق، دقیقی، پیشرو فردوسی، ترجمه نگارنده، مجله ادب سال هفدهم شماره ۳-۴، ص ۳۸۸-۳۹۱
- ۳- ج. تاراد با زبان و ادبیات بهلوی، ترجمه منجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸، ص ۱۹۳-۱۹۵. باید یاد آور شد که متن بهلوی اشکانی این داستان در دست نیست، مگر ترجمه آن به زبان بهلوی ساسانی (پارسیک) بنام «ایاتکار زریران» (Aylak-ar-i-zariran) موجود است. این داستان در مجموعه متنهای بهلوی که در سال ۱۹۱۳ م. در بمبئی به اهتمام دستور جاماسیجی منوچهر جی جاماسپ آسانا با مقدمه بهرام گور انگلسار چاپ رسیده، گنجانده شده است. این مجموعه با دیباچه بی از دو کتور ماهیار برای از طرف بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۵۰ تجدید چاپ رسیده. ترجمه منثور دری این داستان باری توسط ملک اشعرا بهار (دیده شود ترجمه چندمتن بهلوی، یکوفش محمد گلین، مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۵) به عمل آمده است. همچنان ترجمه دیگر آن سابقا بله با گشتاسبنامه توسط دو کتور صفا صورت گرفته و در مجله «بخت» (سال ۱۳۷۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸) و حماسه سربازی در ایران (طبع دوم ص ۱۲۵) چاپ شده است.
- ۴- ج. تاراد با، زبان و ادبیات بهلوی ص ۱۹۵.

برای اینکه به محتوای گشتاسبنامه اطلاع حاصل کنیم بی مورد نخواهد بود تا خلاصه آنرا نقل نماییم:

هنگامیکه گشتاسب فرمانروای آریاییان باستانی، با پسران، برادران، و سپهسالاران و هم ارزان خویش به آیین زردشتی گرایش پیدا کردند، ارجاسپ تورانی از آن خال آگاه شد و قاصد و منشوری سوی گشتاسب فرستاد و در آن منشور از گشتاسب تقاضا کرد که از گرویدن به کیش زردشتی بر همزدن و نیز باد آور شد که اگر آریانا دهبود این خواهش وی را بپذیرد، در این صورت هفتساله پس از زوین سیمینه و پس از آن نیکوویس گاه شهر یاری به شما دهیم و نیز از شما فرمانبریم. گشتاسب این پیشنهاد ارجاسپ را نپذیرفت. بنابراین آتش جنگ میان سر بازان آریانا و توران در گرفت. گرچه در این نبرد زویر برادر گشتاسب کشته شد، لیکن پسر او بستور جای پدر را در سپاه گشتاسب گرفت و دلیرانه کارزار کرد و لشکر تورانی شکست خورد. (۱)

پس از دقیقی فردوسی بکار بی انگیدن کاخ نظم داستانهای قهرمانی و بهلوانی دست برد و اثری را بدست ایجاد سپرد که در طول ده قرن نه باد و نه باران نتوانست گزندی به آن برساند. شاهنامه فردوسی برای افغانستان اهمیت بسیار دارد. اکثر بهلوانان شاهنامه از همین آب و خاک برخاسته اند، او صحنه کارروایی های آنان نواحی مختلف این خطه باستانی بوده است. بطور کلی قسمتی از موضوعات تاریخی افغانستان قدیم بر اوراق این اثر فنا نا پذیر شرح و بیان شده است. شاهنامه بطور عموماً شامل سه دوره است: دوره اساطیری، عهد بهلوانی و دوران تاریخ.

دوره بهلوانی، از قیام کاوه آهنگر آغاز و بقتل رستم جهان بهلوان و فرمانروایی بهمن پسر اسفندیار ختم میشود. هنگامیکه لدرت ضحاک رویه اضلال می‌رود، جهان در رهن ایرج و سلم و تورقست میشود. فرمانروایی های روم، آریانا و توران بوجود می‌آید و در اثر این تقسیم، نبردهای آریاییان و تورانیان آغاز می‌شود. در همین دوره بهلوانی، داستانهای حماسی پدید می‌آید.

نخستین بار کاوه آهنگر به باری فریدون بر ضحاک قیام می‌کند. در اواخر عهد فریدون که دوره کین چوبی منوچهر آغاز می‌گردد، نام بهلوانان بزرگ، مانند کاوه و بهرش قارن و گشتاسب و سام و نریمان مشهور است. منوچهر به کمک این بهلوانان کین ایرج را از سلم و تورودی کشد. رستم جهان بهلوان، پسر زال، پسر صرام، پسران بهمن به دوره منوچهر مربوط است. (۲)

در دوره نوذر پسر منوچهر میان آریاییان و تورانیان کار به بیکاری می‌کشد. نوذر کشته میشود.

- ۱- دستور جاماسیجی، متنهای بهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۱ به بعد، ملک اشعرا بهار ترجمه چند متن بهلوی ص ۵۵.
- ۲- فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، حماسه سربازی در ایران، ذبیح الله صفا.

DMT karnesi
۲۰۱۴

۲

شاهکارهای ادبیات فارسی



رستم و سهراب

از شاهنامه فردوسی

بکوشش دکتر پرویز ناتل خانلری

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	20587
Tasnif No:	891-5 FIR-R

چاپ یازدهم : ۲۵۴۶ ، Tahran

بها : ۴۰ ریال

[Handwritten signature]

Rostem-i Tal ✓

26 KASIM 1003

17 9 ENJİL 2007

17 9 ENJİL 2007

اینگلیزستان: رستم

17 9 ENJİL 2007

17 9 ENJİL 2007

دکتر امین پاشا جلالی

پهلوان غالب ومغلوب خو*

نگرشی نوبه داستان "رستم وسهراب"

میگویند وقتی " کورا و غلی " تفنگ را دید شمشیر خود را شکست و دور انداخت و چنین عبارتی گفت: " دوران مردی به آخر رسیده ، دیگر عصرنا مردها ست " .

بحث ما پیرامون این سخن " کورا و غلی " دورخواه سددزد ، میخواهیم ببینیم این سخن تا چه حد درست است آیا در عصر ما که فشار انگشتی بر تکمه های یا چرخانیدن دسته هرمی شهری را زیر و می کند ، زندگی را به مرگ و پویایی را به ایستایی تبدیل می کند ، ایستادن گفتار صادق است ؟ به عبارت دیگر آیا روزگار ما روزگارنا مردها ست ؟ برای تبیین صحت و سقم این بیان لازم است که ما مردی و نا مردی را خوب بشناسیم . قهرمان ترک ظاهرا " مردی را در داشتن بسا زوان توانا و شمشیر برنده پنداشته و از کار افتادن دست و تیغ را نقطه "

* - مقاله به مناسبت بزرگداشت هزاره شاهنا مه در " آنکارا " ارائه و عنوان مقاله زبیت زیرا زمثنوی مولوی اقتباس شده است :

خشم مریخی نباشد خشم او منقلب رو ، غالب ومغلوب خو

چاپ نیکلسن دفتر اول سطر ۷۵۸

۱- قهرمان ملی ترک معا صربا سلاطین عثمانی وصفوی



نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تبریز

۴

Tebriz زمستان ۱۳۶۹

سال ۳۳ شماره مسلسل ۱۳۷